



Investigating of the views of Iqbal Lahori and Soroush in Explanation of the Seal of Prophecy Emphasizing on the Thoughts of Shahid Motahari

Yadollah Dadjoo

Associate Professor of Islamic knowledge, Payame Noor University, Qom, Iran

Abstract


One of the definite beliefs of Muslims is that the Holy Prophet of Islam has closed the door of prophecy forever, and after him, no one will appear as a prophet, and the prophecy will be sealed. After the Prophet of Islam, the explanation and propagation of the religion will be done by the infallible Imams and right guardians. The seal of prophecy is based on several pillars which are: the eternity and comprehensiveness of the religion of Islam, having different levels, and the perfection of the Islam that has eternalized it, and it was manifested as a complete religion of Islam after going through various stages and levels. Some contemporary writers believe that revelation belongs to the age of instinct and its rule maintained its authority until the advent of Islam, but with the advent of empirical and inductive reason, its connection with the supernatural realm ended and now should be known as a completely natural experience and be criticized. Soroush believes that after the end of the prophethood, the authority of no one else has value and credibility, but his claim is not strong and acceptable. These intellectuals have proposed analysis and interpretation of the seal of prophecy that is not compatible with rational and narrative reasons, and incorrect results have emerged from it. Therefore, it has been criticized in this article.

Keywords: The Seal of Prophecy, Prophethood, Authority and Imamate, Iqbal Lahori, Soroush, Motahhari.

Corresponding Author: dadjoo43@gmail.com

How to Cite: Dadjoo, Y. (2020). Investigating of the views of Iqbal Lahori and Soroush in Explanation of the Seal of Prophecy Emphasizing on the Thoughts of Shahid Motahari. *Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Theology*. 2 (3). 211-231.

واکاوی آراء اقبال لاهوری و سروش در تبیین خاتمیت با تأکید بر اندیشه‌های شهید مطهری

یداله دادجو *  دانشیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، قم، ایران

چکیده

یکی از باورهای قطعی مسلمانان این است که با پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله و سلم» باب نبوت و رسالت برای همیشه بسته شده و پس از آن حضرت کسی به عنوان پیامبر ظهور نخواهد کرد و خاتمیت تحقق می‌یابد. پس از پیامبر اسلام تبیین و تبلیغ دین توسط امامان معصوم و اوصیاء به حق آن حضرت انجام خواهد شد. اصل و اساس خاتمیت بر چند پایه استوار است که عبارتند از جاودانگی و جامعیت و دارای مراتب بودن دین اسلام و این که کمال دین، آن را جاودانه نموده و پس از طی مراحل و مراتب مختلف به عنوان دین کامل در اسلام تجلی یافته است. برخی از نویسندگان معاصر بر این باورند که وحی مربوط به دوران غریزه است و حاکمیت آن تا زمان ظهور اسلام حجیت خود را حفظ نمود، ولی با ظهور عقل تجربی و استقرایی پیوستگی آن با عالم ماوراء طبیعت پایان یافته و باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی بدان نگریسته و مورد نقد قرار داد و سروش معتقد است پس از پیامبر و ختم نبوت، ولایت هیچ کس دیگری از ارزش و اعتبار برخوردار نیست ولی ادعای ایشان از استحکام لازم برخوردار نیست. این روشنفکران تحلیل و تفسیری از خاتمیت مطرح کرده‌اند که با دلایل عقلی و نقلی سازگاری ندارد و نتایج نادرستی از آن بروز یافته است. بدین جهت مورد نقد قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: خاتمیت، نبوت، ولایت و امامت، اقبال لاهوری، سروش، مطهری.

۱. مقدمه

خاتمیت به این معنا است که پیامبر گرامی اسلام آخرین پیامبر الهی است و پس از او کسی به نبوت و رسالت مبعوث نخواهد شد. منشأ این اندیشه دینی دلایل روشن و فراوان قرآنی و روایی است که در آثار اندیشمندان اسلامی مطرح شده است. به یقین پس از اسلام شریعت جدیدی تشریح نشده و پس از قرآن کریم کتابی آسمانی در باب نبوت بر کسی نازل نخواهد شد ولی گاهی در تفسیر خاتمیت به گونه‌ای عبارت پرداز می‌شده است که چنان به نظر می‌آید که تفسیر کننده، اصل وحی و دین را به چالش کشیده چنان که گفته است وحی و پیامبری با غرایز انسان ملازمه داشته و تسلط غرایز بر انسان زمینه‌ساز وحی و تجربه دینی است اما با طلوع اسلام انسان از کودکی نجات یافته غرایز انسانی جای خود را به عقل اسقزایی داد. همچنین دیدگاهی در تفسیر خاتمیت مطرح شده است که براساس آن سخن هیچ کس پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر دیگران حجت دینی نخواهد بود و یگانه حجت پس از خاتمیت عقل جمعی است و دستور هیچ فرد و مقامی برای دیگران تکلیف‌آور نبوده و هیچ فرد و مقامی نسبت به امور دیگران ولایت نخواهد داشت. این امور با ختم نبوت با پیامبر پایان یافته است. در این نوشتار پس از تبیین خاتمیت تفسیرهای ناصواب از خاتمیت به نقد کشیده شده است.

۲. پیشینه پژوهش

نبوت مقام و منصبی الهی است که خداوند تعالی آن را تعیین و تشریح می‌کند ولی بر مبنای دلایل قطعی قرآنی و احادیث پیامبر اعظم اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) این نبوت تشریحی پایان یافته است که از آن به ختم نبوت یاد می‌شود. بنابراین پیشینه بحث به قرآن کریم و بیانات ائمه معصوم مربوط می‌شود. همچنین اندیشمندان مسلمان در دوران‌های مختلف در آثارشان بدان پرداخته و کتاب‌ها و مقالات زیادی تالیف کرده‌اند به طوری که دیدگاه‌ها و تفسیرهای گوناگون باعث شده بحث و تحلیل از موضوع تا کنون معرکه آراء نویسندگان و محققان بوده و مقاله حاضر مؤید این مطلب است.

۳. روش پژوهش

هر پژوهشی دارای روش تحقیق مخصوص به خود می‌باشد. پوشیده نیست که اگر دانشی بر مدار توصیف و گزارش استوار باشد، روش تحقیق آن نقلی و توصیفی خواهد بود و اگر بر

مدار تجربه استوار باشد بی گمان روش پژوهش روش تجربی را طلب می کند. با توجه به اینکه در پژوهش حاضر مقاله پیشرو یک مقاله تحلیلی و انتقادی است و به واکاوی اندیشه‌های اقبال لاهوری و سروش با تأکید و تکیه به آراء استاد شهید مطهری «قدس سره» پرداخته است روش تحقیق در این پژوهش توصیفی و تحلیلی می باشد.

۴. معاشناسی خاتمیت

واژه خاتم از ماده «ختم» به معنای پایان دادن چیزی است و ختم یک معنا بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و این که مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می گویند. از همین باب است؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی بر آن مهر می زدند (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲: ۲۴۵؛ راغب اصفهانی، ۲۳۰: ۱۳۸۹؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۵: ۵۵).

۵. دلایل خاتمیت

برای خاتمیت دلایل فراوانی در قرآن کریم و احادیث قطعی از پیامبر اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت وجود دارد که در این مقال نخست به دلایل قرآنی و سپس به احادیث معصومان اشاره می کنیم.

۵-۱. قرآن کریم

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (احزاب/۴۰) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. امام باقر (ع) در تفسیر این آیه می فرماید: خاتم النبیین یعنی لا نبی بعد محمد؛ خاتم انبیا به این معناست که هیچ نبی بعد از حضرت محمد نیست (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲: ۲۱۹) و دلالت این آیه بر ختم نبوت روشن و صریح است ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت/۴۲) و هرگز از پیش و پس این کتاب حق باطل نشود زیرا او فرستاده خدای مقتدر حکیم ستوده صفات است. نحوه استدلال به آیه چنین است که آیه شریفه عروض هر نوع باطل را بر قرآن نفی می کند و عروض باطل به سه صورت می تواند باشد: الف) نقصان یا اضافه آیه ای. ب) نسخ قرآن توسط کتاب دیگر. ج) احتمال کذب در اخبار گذشته و آینده آن.

از آن جا که آیه شریفه عروض بطلان بر قرآن را به صورت مطلق نفی کرده است، از آن هر سه احتمال این نتیجه بدست می آید که قرآن کتابی است که آیات آن از هر گونه نقصان مبرا و اضافه به آن ملحق نشده یا توسط کتاب و شریعت دیگر نسخ نخواهد شد و تا قیامت حق و پایدار خواهد بود. اما این که اضافه آیه ای بر قرآن چگونه بر بطلان آن دلالت می کند. باید گفت، چون حسب فرض قرآن کتاب کامل و جامع است، اضافه آیه ای بر آن، دلیل نقصان و عدم کاملیت است و این خلاف فرض است (ر.ک؛ مصباح یزدی ۱۳۸۳: ۱۸۸؛ قدر دان قراملکی، ۱۳۸۸: ۴۸۲) ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنِ بَلَغَ﴾ (انعام/۱۹) این آیه شریفه از زبان پیامبر اسلام (ص) می فرماید که این قرآن بر من وحی شده است تا شما و هر کسی که این کتاب به وی برسد، انذار کنم ظاهر «من بلغ» مطلق و بدون محدودیت زمانی می باشد که به معنای خاتمیت نبوت و عدم ظهور پیامبر و شریعت دیگر می باشد ﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ (انعام/۱۱۴-۱۱۵) و آنانکه به آنها کتاب فرستادیم می دانند که این قرآن از خدای تو بر تو بحق فرستاده شده پس در آن البته هیچ شک و تردید راه مده. مقصود از «کلمه ربک» با توجه به سیاق آیه از جمله «انه مترک من ربک»، قول الهی و قرآن مجید است که آیه از اتمام کلمه الهی یعنی وحی سخن به میان می آورد. منظور از آن بلوغ و ظهور دعوت اسلام و نزول قرآن است که بر کتب پیشین سیطره دارد که بدین سان شرایع پیشین در اسلام و کتب پیشین در قرآن به انتها و تکامل اعلی خود می رسند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۷: ۳۲۹).

۲-۵. روایات

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

الف. مثل من در میان پیامبران مانند مردی است که خانه ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز اینکه جای یک آجر آن خالی است و هر کس وارد آن خانه می شود و به آن نگاه می کند، می گوید: چه زیباست! جزاین که جای این آجر خالی می باشد، سپس فرمود: من جای آن آجر خالی ام و پیامبران به وسیله من ختم شده اند (ر.ک؛ حرعاملی، ۱۴۰۳ ج ۱: ۱۵).

ب. «أما تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (مجلسی، ۱۴۰۳ ج ۵۷: ۲۵۴ و ۲۸۹) حدیث فوق که به حدیث «منزلت» معروف است بین اهل سنت و شیعه از متواترات است و در سند آن تردیدی نیست. در جریان جنگ تبوک پیامبر (ص) حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین خویش در مدینه قرار داد، اما حضرت از ماندن در مدینه و -مفارقت از حضور پیامبر (ص) و جنگ ناراحت بود. پیامبر (ص) برای تثبیت موقعیت امام علی (ع) خطاب به وی فرمود که تو مانند هارون برای من هستی، یعنی نقش جانشین را داری. با این تفاوت که هارون بعد از موسی پیغمبر بود اما بعد از من پیغمبری نخواهد آمد. دلالت حدیث بر خاتمیت واضح است.

امام علی (ع) فرمودند:

الف. «بعث الله محمداً (ص) لاینجاز عدته و تمام نبوته» (نهج البلاغه: خطبه اول) «خداوند محمد (ص) را مبعوث کرده است تا عده خودش منجز و نبوتش را به پایان رساند».

ب. «امین وحیه و خاتم رسله». (همان: خطبه ۱۷۲) «پیامبر امین و مورد اطمینان وحی الهی و خاتم رسل وی بوده است».

ج. «بابی انت و امی، لقد انقطع بموتک مالم ینقطع بموت غیرک من النبوة و الأنباء و أخبار السماء». (همان: خطبه ۲۳۰) حضرت علی (ع) هنگام غسل دادن پیامبر فرمود: «پدر و مادرم فدایت شود، با موت تو امری قطع شد که با مرگ غیر تو آن قطع نمی شد. آن امر نبوت و اخبار آسمانی بود».

«أرسله علی حین فتره من الرُّسُل و تنازع من الألسن ففقني به الرُّسُل و ختم به الوحي». (ر.ک؛ همان: خطبه ۱۳۳) «خداوند پیامبر را در دوران فترت و محرومیت از پیامبران فرستاد، دوران‌هایی که نزاع و مناقشات برقرار بود. او را بعد از پیامبران آورد و توسط وی وحی خاتمه یافت.» البته ممکن است گفته شود دلایل ذکر شده تنها ختم نبوت و شریعت را ثابت می کند اما ارسال پیامبران تبلیغی را نفی نمی کند؟

در پاسخ باید گفت چون کاملترین شریعت آسمانی نازل شده و مخاطبان توانایی صیانت آن را دارند هیچ داعی و انگیزه‌ای برای فرستادن پیامبر تشریحی یا تبلیغی وجود ندارد در حقیقت دانش جانشین نبوت تبلیغی می شود یعنی کاری که آن سلسله از انبیا که مبلغ و دعوت کننده به شرایع دیگر بودند انجام می دادند آن وظیفه و تکلیف را امروز علم و علما به عهده دارند. بدین روی نبوت تبلیغی نیز همانند نبوت تشریحی به خاتمیت می رسد (ر.ک؛

مطهری، ۱۳۸۰: ۳۲؛ قدر دان قراملکی، ۱۳۸۸: ۲۴۳) و روشن است که علم و عالمان دینی در پرتو وجود امامان معصوم می‌توانند این مسئولیت را سامان دهند.

۶. مبانی^۱ ختم نبوت

۶-۱. جاودانگی دین اسلام

از آنجا که قوانین اسلام براساس ساختار وجودی و فطرت انسان وضع شده‌اند و از ویژگی‌های فطریات این است که در همه زمان‌ها و مکان و شرایط ثابت است. لذا قوانین اسلام نیز ثابت و رمز بقای قوانین اسلام نیز همین است. هرچند پیشرفت صنعت و تکنولوژی و فناوری شکل زندگی را دگرگون ساخته است. اما نتوانسته است ماهیت و حقیقت انسان را تغییر دهد. بدین روی یک سلسله امور که برخاسته از فطرت آدمی است. در طی اعصار و قرون ثابت مانده است. اموری چون علاقه به دانش اندوزی، رشد و تکامل، علاقه به هم‌نوعان و حتی حیوانات تمایل به تجارت و مالکیت خصوصی، روابط اجتماعی و خانوادگی، نیاز به همسر، مسکن پوشش، صیانت نفس، عشق به زیبایی و همچنین مسائل اخلاقی نظیر گرایش به عدالت، وظیفه‌شناسی، کمک به هم‌نوع، ایثار و فداکاری و اجتناب از ظلم، خیانت و دروغ از این دست امور هستند. بدین روی هرچند انسان‌ها همواره به علت پیشرفت و گسترش جامعه انسانی همواره با مسائلی تازه روبرو می‌شود ولی هیچ‌گاه با محدودیت روبرو نشده و در تعیین احکام مسائل جدید دچار سردرگمی نمی‌شود. چراکه نیازهای جدید انسان‌ها را می‌توان از منابع غنی و گسترده اسلامی و ابزارها و راه‌کارهای دیگری که ملاک‌های عالمان اسلامی در اختیار دارند. حکم هر مسئله این را مشخص می‌کنند (ر.ک؛ سبحانی و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۵) درست است که توسعه عوامل تمدن نیازهای جدیدی به وجود می‌آورد و احیاناً یک سلسله قراردادهای و قوانین را ایجاد می‌کند، مثل یک سلسله قوانین راهنمایی و قوانین و مقررات بین‌المللی در روابط خارجی و امثال اینها، اما توسعه عوامل تمدن ایجاد نمی‌کند که قوانین حقوقی و جزایی و مدنی مربوط به داد و ستدها، و کالت‌ها و غصب‌ها و ضمان‌ها

۱- دلایل جمع دلیل به معنای راهنما است. دلایل به چیزهایی گفته می‌شود که از علم به آن علم به چیز دیگری لازم می‌آید. (مظفر، ۱۴۰۲: ۳۳) مبانی جمع مبنا به معنای پایه، اساس وزیر ساخت است و در اصطلاح به مجموعه ویژگی‌هایی گفته می‌شود که یک چیز بدان استوار بوده و تکیه داشته باشد.

و ارث و ازدواج و ... تغییر بکند؛ چه رسد به قوانین مربوط به رابطه انسان با خودش یا رابطه انسان با طبیعت؛ زیرا آن قانون، راه عادلانه و شرافتمندانه نیازمندی‌ها را مشخص می‌کند. تغییر و تبدیل وسایل و ابزارهای مورد نیاز سبب نمی‌شود که راه تحصیل و استفاده و مبادله عادلانه آنها تغییر کند، مگر اینکه معتقد باشیم مفاهیم حق و عدالت و اخلاق تغییر می‌کنند و نسبی هستند.

بنابراین چه شکل نیاز عوض شود و چه نیازهای جدید در گذر زمان به وجود آید، در پرتو قوانین ثابت حق‌مدار و عدالت‌گستر و اخلاق‌پرور، قابل پاسخ‌گویی هستند و نیازی به تغییر قانون نیست؛ چون قوانین ثابت دینی، خط سیر کلی زندگی را در نظر گرفته و توجهی و جمودی نسبت به شکل و ظاهر زندگی ندارد (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۹: ۷۳؛ عزیزی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۰۱)؛ همچنین آیات فراوان به صراحت دلالت می‌کنند که دین اسلام دین همه مردم روی زمین است و ویژه قوم و ملت خاصی نیست بلکه جهانی و جاودانه است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (اعراف/۱۵۸) بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سبأ/۲۸) ما تو را برای همه مردم نفرستادیم، مگر آنکه بشارت‌دهنده و اندازگر باشی ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ﴾ (انعام/۱۹) به من دین قرآن وحی شده است تا به وسیله آن شما و هر که را (قرآن) به او می‌رسد انداز کنم. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء/۱۰۷) ای پیامبر تو را نفرستادیم، مگر آنکه برای جهانیان مایه رحمت باشی؛ چنانکه حدیث زیر دلالت صریح بر موضوع دارد:

«حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۲۶۰؛ کلینی، بی تا، ج ۱: ۷۵). (آنچه از سوی پیامبر اسلام حلال شمرده شده است، حلال و آنچه از سوی او حرام گشته است تا روز قیامت حرام خواهد بود.) جاودانگی دین اسلام دارای ملاک‌هایی است که برخی از آنها به شرح زیر است: هماهنگی با فطرت انسانی، هماهنگی با عقل، سهولت و سادگی، انسجام و استحکام درونی، پاسخ‌گویی به نیازهای معرفتی و فقهی زمان «اجتهاد»، سازگاری دین و دنیا، دفاع از اصول اخلاقی و انسانی، عدم مداخله در جزئیات، پویایی و کارآیی شریعت اوضاع احکام ثابت و متغیر، لحاظ مصلحت و مفسده در وضع احکام (ر.ک؛ قدردان قرامکی، ۱۳۸۸: ۵۸۶).

۶-۲. جامعیت دین اسلام

توجه اسلام به همه جوانب مادی و معنوی و فردی و اجتماعی، نشانه جامعیت و همه جانبه بودن آموزه‌های دینی و مهم‌ترین رکن جاودانگی آن است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل/۸۹) برتو قرآن عظیم را نازل کردیم که روشن کننده هر چیزی است. ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (انعام/۳۷) ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ (انعام/۱۱۵). ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده/۳) همچنین در روایات معصومان آمده است: پیامبر گرامی اسلام فرمود: «اعطيت جوامع الكلم». کلمات و سخنان جامع از سوی خداوند بر من عطا شده است (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۸: ۳۸) «الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمته و رضى الرب لرسالتى والولاية لى لعلى من بعدى» (امینی، ۱۳۸۷: ۱۱ و ۲۳۱ و ۲۳۲). «أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهِ أَرْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۶: ۱۹۴). «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمًا مَا مَضَى وَعِلْمًا مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَفِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَخَبْرُ الْأَرْضِ وَخَبْرُ الْجَنَّةِ وَخَبْرُ النَّارِ وَخَبْرُ مَا هُوَ كَائِنٌ. أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظُرُ إِلَى كَفِّي. إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ» (کلینی، بی تا، ج ۱: ۷۹) آگاه باشد که در قرآن علم گذشته و آینده تا قیامت هست. در آن خبرهای آسمان زمین بهشت آتش و خبر از هر آنچه رخ خواهد داد وجود دارد. من این را می دانم چنان که به کف دستم نظر می کنم همانا خداوند در قرآن می‌فرماید: تبیان کل شیء. امام باقر (ع) بر پاسخ گویی قرآن بر نیازهای امت تأکید می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ» (همان: ۷۷) همانا خداوند متعال آنچه امت بدان نیازمندند را وانگذاشت مگر اینکه آن را در کتابش نازل کرد و برای رسولش بیان فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَّا وَقَدْ جَرَتْ فِيهِ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ سُنَّتُهُ عَرَفَهَا مَنْ عَرَفَهَا وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَنْكَرَهَا» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۱۷۱) امام رضا (ع): «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْقِضْ نَبِيَّهٖ (ص) حَتَّى أَكْمَلَ لَهُمُ الدِّينَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ وَبَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَجَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَا لَقِيَ قَالَ: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...» (حر عاملی، بی تا: ۱۹۰) همانا خداوند - عز وجل - روح پیامبرش نستاند تا این که دین را برای مردم کامل کرد و برای آنان قرآن فرستاد که تفصیل همه چیز در آن است.

همچنین در آن حکم حلال و حرام و هر آنچه مردم بدان نیاز دارند به صورت کامل بیان کرد. چنان که آیه شریفه می فرماید: «ما فرطنا فی الكتاب من شیء». صدرالمتألهین می گوید: قرآن کریم در بردارنده اصول معارف و علوم حقایق اعم از کلی و جزئی است و پیامبر اسلام و امامان به نور قرآن می توانند به نور قرآن به جمیع مقامات دینی و احوال اخروی و احکام ایمانی و علوم الهی و آداب اخلاقی و امور سیاسی و احکام و حدود شرعی آگاه شوند (ر.ک؛ صدرالمتألهین، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۲۴ و ۳۳۷).

۶-۳. مراتب دین

حقیقت و ماهیت دین واحد است و همه پیامبران مردم را به یک دین فراخوانده‌اند. قرآن نام این دین را اسلام نامیده است: *إن الدین عند الله الاسلام*. اسلام، تسلیم شدن در برابر حق در مقام عمل و اعتقاد است. مقصود این نیست که دین پیامبران در همه زمان‌ها به این نام خوانده می شده است، بلکه مراد آن است که دین دارای حقیقت واحدی است که بهترین معرف آن، واژه «اسلام» است و پیامبران دین خود را اسلام و خویشتن را مسلمان خوانده‌اند. البته در پاره‌ای از قوانین و شرایع اختلاف داشته‌اند این اختلاف در شرایع، به حسب نقص و کمال است، نه اختلاف به گونه تضاد و تنافی. می توان گفت که اصول فکری و اصول عملی پیامبران یکی بوده و همه آنان مردم را به یک شاهراه و به یک هدف فرا می خوانده‌اند. اختلاف شرایع و قوانین جزئی، در جوهر و ماهیت این راه تأثیری نداشته و از نوع اختلافات تباینی نیستولی هر کدام از پیامبران، حد و مقامی دارند، و معارف الهی را متناسب با درجه سیر و سلوک خودشان یعنی تاحد عروج خودشان، بیان می کنند. پیامبر خاتم آن پیامبری است که جمیع مراتب را طی کرده است و از نظر او، مرحله طی نشده وجود ندارد. آخرین حلقه نبوت، مرتفع ترین قله آن است و آن در نبوت پیامبر بزرگ اسلام (ع) تحقق یافت.

۷. رویکرد اقبال لا هوری درباره خاتمیت

مبنای اقبال تفسیر تجربی از وحی است و از سوی دیگر از نگاه ایشان وحی مربوط به دوران غریزه است و مبنای اقبال ملازمه غرایز با وحی و پیغمبری است، به این معنا که حاکمیت غرایز در انسان زمینه ساز تجربه باطنی و پیغمبری است که تا دوره اسلام اعتبار خود را حفظ نمود، اما با ظهور اسلام غرایز انسانی جای خود را به عقل تجربی و استقرایی داد و با حاکمیت عقل استقرایی در انسان‌ها نبوت و وحی خاتمه یافت. وی می گوید «در دوران کودکی

بشریت، انرژی روانی چیزی را آشکار می‌سازد که من آن را خود آگاهی پیغمبرانه می‌نامم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه زندگی از طریق پیروی از دستورها و داوری‌ها و انتخاب‌ها و راه‌های عمل حاضر و آماده، صرفه‌جویی می‌شود. ولی با تولد عقل و ملکه نقادی، زندگی به خاطر نفع خود، تشکیل و نمو آن اشکال از خود آگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت، متوقف می‌سازد. آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است. عقل استدلال‌کننده که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط است، خود تکامل و پیشرفتی است؛ و چون عقل تولد یافت، بایستی که آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت، تقویت کنند» (اقبال لاهوری، ۱۳۵۶: ۱۴۵). همچنین می‌گوید: «ظهور و ولادت اسلام- که آرزومندم چنان که دلخواه شما است برای شما مجسم کنم- ظهور و ولادت عقل برهانی استقرایی است. رسالت با ظهور اسلام، در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت، به حد کمال می‌رسد. و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که زندگی نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند.» (همان: ۱۴۶). آنگاه درباره ارزش عقلانی اندیشه خاتمیت می‌گوید: «ارزش عقلانی این اندیشه در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای ایجاد می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است. این نوع اعتقاد نیروی روان‌شناختی است که رشد و نمو چنین شخصیت‌ها را متوقف می‌سازد... بنابراین به تجربه باطنی و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارفی باشد، اکنون باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد» (همان: ۱۴۷).

۷-۱. ارزیابی دیدگاه اقبال درباره ختم نبوت

اشکال اساسی که بر دیدگاه اقبال درباره خاتمیت وارد است این است که رویکرد ایشان از نظر مبنایی در مبحث وحی مدعای ایشان را اثبات نمی‌کند چرا که اقبال با این سخنان در پی اثبات خاتمیت است ولی با توجه به تفسیر وحی به تجربه دینی، وحی از دیدگاه ایشان، استمرار پیدا می‌کند، زیرا طبق این دیدگاه تجربه باطنی امری فردی و تنها برای شخص تجربه‌گر حجت است و هرکسی می‌تواند ادعا کند که آگاهی‌هایی که از طریق تجربه باطنی

بدست می‌آورد و معارفی که به او الهام شده وحی نامیده و ادعای نبوت کند، بدین‌سان خاتمیت تحقق نمی‌یابد.

۲-۷. نقد استاد مطهری بر اقبال

از نظر استاد مطهری دیدگاه اقبال در باب خاتمیت مخدوش و بسیاری از اصول آن نادرست است و به ختم دیانت می‌انجامد نه ختم نبوت. ایشان می‌گویند: اولین ایرادی که وارد است این است که اگر این فلسفه درست باشد، نه تنها به وحی جدید و پیامبری جدید نیازی نیست به راهنمایی وحی مطلقاً نیازی نیست زیرا هدایت عقل تجربی جانشین هدایت وحی است. این فلسفه اگر درست باشد، فلسفه ختم دیانت است نه ختم نبوت، و کار وحی اسلامی تنها اعلام پایان دوره دین و آغاز دوره عقل و علم است.

۳-۷. بررسی دیدگاه استاد مطهری

برخی معتقدند که اشکال استاد مطهری بر اقبال وارد نیست زیرا مراد اقبال این است که با رشد عقل استقرایی دوره تجدید نبوت و ادعای پیغمبرانه و ارتباط با عالم غیب و دریافت وحی به پایان رسیده است، اما اصل نیاز به گوهر دیانت به اعتبار خود باقی است و تفسیر عبارت‌های فوق و دیگر عبارت‌های اقبال بر ختم دیانت و بی‌نیازی از اصل دین اولاً مستفاد از ظواهر عبارت به صورت جزمی نیست و ثانیاً با مبنا و فلسفه خود اقبال منافات دارد (ر.ک؛ قدردان قرا ملک، ۱۳۸۸: ۳۸۵).

۴-۷. ارزیابی

اولاً: توجه به این نکته لازم است که (آنچه مراد اقبال است) یک مطلب است و آنچه از عبارت‌های اقبال بدست می‌آید مطلب دیگری است ظاهر عبارت و تفسیر او درباره ختم نبوت با عبارت‌های دیگر او باعث تناقض گویی او شده است. ظاهر عبارت اقبال بیانگر این است که باتولد عقل استقرایی تجربه دینی و تجربه باطنی پایان یافته و از نظر اقبال تجربه باطنی همان وحی است در نتیجه اصل و اساس دیانت مورد خدشه واقع می‌شود. چنانکه جناب قدردان نیز دلالت عبارت‌های اقبال بر ختم دیانت و بی‌نیازی از اصل دین را با تعبیر (به طور جزمی) مستفاد از ظواهر عبارت اقبال نمی‌داند ولی اینکه ظواهر عبارت‌های اقبال منشأ این توهم است رانیز به طور مطلق نمی‌توان از ظاهر عبارت جناب قدردان منتفی دانست.

ثانیا: استاد مطهری خود بر این مطلب تأکید دارد که این تعبیر و توجیهاات اشتباه‌آمیز اقبال از ختم نبوت سبب شده که همان نتیجه‌گیری غلط از گفته‌های او شده و چنین پنداشته شود که دوران ختم نبوت یعنی دوران استقلال بشر از وحی که با مبنا و فلسفه خود اقبال منافات دارد چنانکه می‌گوید: «این مطلب نه تنها خلاف ضرورت اسلام است، مخالف نظریه خود اقبال است. تمام کوشش‌ها و مساعی اقبال در این است که علم و عقل برای جامعه بشر لازم است اما کافی نیست. بشر به دین و ایمان مذهبی، همان اندازه نیازمند است که به علم. اقبال خود تصریح می‌کند، که زندگی نیازمند به اصول ثابت و فروع متغیر است و کار «اجتهاد اسلامی» کشف انطباق فروع بر اصول است» (مطهری، بی تا: ۱۷۳).

سپس برای اثبات مدعای خویش برای اینکه مراد واقعی اقبال با تعبیر و توجیه‌های او متفاوت بوده و با مبنا و فلسفه وی منافات دارد، به نقل عین عبارت او می‌پردازد «این فرهنگ جدید پایه وحدت جهانی را بر اصل توحید بنا نهاد، اسلام، به عنوان دستگاه حکومت وسیله - ای عملی است برای آنکه اصل توحید را عامل زنده‌ای در زندگی عقلی و عاطفی نوع بشر قرار دهد. اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار است نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی را. و چون خدا بنیان روحانی نهائی هر زندگی است، وفاداری به خدا، عملاً، وفاداری به طبیعت مثالی خود آدمی است. اجتماعی که بر چنین تصویری از واقعیت بنا شده باشد، باید در زندگی خود مقوله‌های «ابدیت» و «تغییر» را با هم سازگار کند. بایستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصولی ابدی در اختیار داشته باشد، چه آنچه ابدی و دائمی است در این جهان تغییر دائمی، جای پای محکمی برای ما می‌سازد. ولی چون اصول ابدی به این معنی فهمیده شوند که معارض با هر تغییرند، یعنی معارض با چیزی هستند که قرآن آن را یکی از بزرگ‌ترین «آیات» خدا می‌داند، آن وقت سبب آن می‌شوند که چیزی را که ذاتاً متحرک است از حرکت باز دارند. شکست اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی، اصل اول را مجسم می‌سازد و بی حرکتی اسلام در ظرف مدت ۵۰۰ سال اخیر، اصل دوم را مجسم می‌سازد. آیا اصل حرکت در اسلام چیست؟ همان اصل که بنام «اجتهاد» خوانده می‌شود.

مطابق بیان بالا، نیاز به راهنمایی وحی، برای همیشه باقی است، هدایت عقل تجربی نمی‌تواند جانشین هدایت وحی شود، خود اقبال نیز صد در صد طرفدار اصل بقاء نیاز به راهنمایی بری همیشه است، و حال آنکه فلسفه‌ای که او برای ختم نبوت ذکر کرده مستلزم اینست که نه تنها به وحی جدید و رسالت جدید، بلکه نیاز به راهنمایی وحی پایان پذیرد و در حقیقت

نه تنها نبوت بلکه دیانت پایان می‌یابد. این توجیه اشتباه آمیز اقبال از ختم نبوت سبب شده که همان نتیجه‌گیری غلط از گفته‌های او بشود و چنین پنداشته شود که دوران ختم نبوت یعنی دوران استقلال بشر از وحی» (همان: ۱۷۳-۱۷۴).

۸. دیدگاه سروش درباره خاتمیت

۸-۱. خاتمیت، پایان ولایت شخصی پیامبر

سروش بر این باور است که پس از پیامبر و ختم نبوت، شخصیت، سخن و ولایت هیچکس دیگر از ارزش و اعتبار برخوردار نیست. ایشان می‌گوید: «این عنصر- شخصیت پیامبر- ولایت است. ولایت به معنای این است که شخصیت شخص سخنگو حجت سخن و فرمان او باشد و این همان چیزی است که با خاتمیت مطلق ختم شده است» (سروش، ۱۳۸۸: ۱۳۳-۱۳۲). همچنین می‌گوید: «امروز سخن هیچ کس برای ما حجت تعبدی دینی نیست، چون حجیت ولایت دینی از آن پیامبر اسلام (ص) است و بس، با بسته شدن دفتر نبوت به مهر خاتمیت، شخصیت هیچ کس پشتوانه سخن او نیست.» (همان: ۲۷)

۸-۲. بررسی و نقد

این که ایشان از سویی دین اسلام را دین خاتم دانسته و آن را امری درون دینی و به تصدیق نبی اکرم اسلام مستند می‌کند و ولایت یعنی حجیت سخن و فرمان پیامبر را به شخصیت و مقام آن حضرت مستند کرده و آن را نیز ختم شده معرفی می‌کند و از سوی دیگر مسئله استمرار ولایت که آن نیز امری درون دینی و مستند به تصدیق و تأیید و اعلام نبی مکرم اسلام است انکار می‌کند که این مصداق آشکار (ایمان به بعضی و کفر به بعضی دیگر) است. یعنی با توجه به اینکه هر دو قسم از یک ملاک و معیار که همان استناد به شخصیت و مقام حضرت است برخوردارند، قبول و ایمان بعضی و انکار بعضی دیگر نشان‌گر این است که صاحب این فکر بر اساس برهان و استدلال قبول یا رد نمی‌کند بلکه تنها ادعای آن را سر می‌دهد. در حالی که قرآن در آیه تطهیر (احزاب/۳۳) به صراحت اظهار می‌دارد که خداوند رجس را نیز از اهل بیت برداشته است.

مقصود از رجس، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه و خطا از مصادیق بارز آن است. از این رو، گفتار و کردار ائمه معصومین (ع) همانند قرآن حجیت دارد. بنابراین کسانی که سخن پیامبر را بر اساس آموزه‌های قرآن حجت می‌دانند، سخنان

ائمه (ع) را نیز بر اساس آیات و روایات قطعی پیامبر، همین گونه تلقی می‌کنند. در واقع ممکن نیست کسی به سنت پیامبر باور داشته باشد، ولی حجیت و وثاقت تعالیم ائمه (ع) را انکار کند. همچنین پیامبر در حدیث ثقلین، یکی از احادیث متواتر اسلامی می‌فرمایند: من در میان شما دو چیز گران‌بها را به امانت می‌گذارم و می‌روم.

مادامی که به این دو چنگک زنید، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در قیامت، کنار حوض نزد من آیند (ر.ک؛ محمدی ری‌شهری، ۱۴۲۱، ج ۲: ۲۳۷ و ۲۳۵) در این روایت، اهل بیت (ع) هم طراز با قرآن‌اند؛ یعنی همان‌گونه که قرآن از هر نوع تحریفی مصون است، اهل بیت نیز از هر گونه خطای فکری و عملی مبرایند. به بیانی دیگر، کسانی که تمسک به آنها مایه هدایت است و مسلمانان را از ضلالت و گمراهی باز می‌دارند و از قرآن نیز هرگز جدا نمی‌شوند، از هر گونه خطا و گناهی مصون‌اند. همچنین پیامبر اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده که هر کس بر آن سوار شود، از امواج طوفان رهایی می‌یابد و هر که از آن تخلف نماید، به هلاکت می‌رسد (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۲: ۱۰۵). افزون بر این دلایل گوناگونی برای ضرورت وجود امام ذکر شده‌است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف. بعد از رحلت پیامبر اعظم فرقه‌های گوناگونی مانند معتزله، خوارج، اشاعره و شیعه ظهور کردند که عقاید و آرای خود را مستند به آیات قرآن می‌داشتند که تنها برخی از تفسیرها صحیح و دیگران نادرست می‌باشند. بی‌گمان جامعه اسلامی به وجود امام معصومی احساس نیاز می‌کند که بتواند تفسیر حق از باطل را تشخیص داده و حق و صحیح را به جامعه معرفی کند.

ب. پیامبران گرامی اسلام در دوران حیاتشان فرصت نیافتند تمام جزئیات احکام الهی را به طور کامل تبیین کنند و آن را اجرا نمایند. بی‌تردید وجود امام معصوم برای پر کردن این خلاء بزرگ ضروری است.

ج. پس از پیامبر، جاعلان احادیث نبوی با انگیزه‌های گوناگون دنیوی به جعل حدیث روی آوردند که تاریخ اسلام گواه روشن آن است. لذا ضرورت وجود امام معصوم برای بازشناسی حدیث حق از باطل بر انسان منصف پوشیده نیست.

۹. جایگاه عقل جمعی

سروش وحی را به تجربه دینی تفسیر می‌کند و بر این باور است که تجربه‌های دینی، فردی بوده و تنها برای شخص تجربه گر حجت است و پس از ختم نبوت، عقل جمعی جایگزین همه قطع‌ها و تجربه‌ها شده و در تمام عرصه‌های زندگی انسان حاکم و تکیه گاه می‌باشد. وی درباره نقش عقل جمعی می‌گوید: «تجربه دینی خود را هیچ وقت تعمیم نمی‌دهیم و قطع و احساس شخصی را در حق هیچ کس حاکم و تکلیف‌آور نمی‌دانیم و به این معنا باب ولایت و نبوت را بسته می‌دانیم... دوران ولایت شخصی به پایان رسیده است و از این پس عقل جمعی به صفت جمعی حاکم و ولی و متکای آدمیان است» (سروش، ۱۳۷۹: ۱۳۷ و ۱۳۸). وی در بیانی دیگر می‌گوید: «ما دیگر به هیچ شخصیتی وابسته نیستیم، از همه کس دلیل می‌طلبیم، عقل جمعی ما داور همه کس و همه چیز است و هیچ کس ما را به پشتوانه تجربه دینی خود نمی‌تواند به حکمی ملزم کند. چنین پرونده‌ای برای همیشه مخومه شده است... این است که با ختم نبوت، عقل نهایت آزادی را پیدا می‌کند و شخصیت هیچ کس حاجب دلایل عقلی و تجربی و قانونی نمی‌شود. آزاد بودن، یعنی آزاد بودن عقل از عوامل مافوق و مادون. نبوت به منزله امری مافوق عقل می‌آید تا با پیام‌ها و تکالیف خود آدمی را از عوامل پست و مادون عقل رها سازد. آنگاه با خاتمیت خویش، عامل مافوق هم بر می‌دارد و طناب گهواره عقل را از دو سو خود بر خیزد و بایستد و برود و بدود و بپرد» (همان: ۱۴۱).

۱۰. بررسی و نقد

نکته اساسی در گفتار ایشان، ابهام عقل جمعی و قلمرو اعتبار آن است. اگر مقصود از آن اصل اجتهاد در آموزه‌های دینی اعم از فقهی، کلامی و اجتماعی باشد، باید گفت این رهیافت به دیدگاه امامیه تحلیل می‌گردد که معتقدند در عصر غیبت عالمان و متخصصان هر علم در مسایل ظنی و هم چنین مسایل مستحدثه باید با اتکا به منبع کتاب، سنت و عقل به اجتهاد و تبیین مسایل دینی و تطبیق آن بر مسایل جدید و زمانه بپردازند. نهایت در گذشته، عالمان و متخصصان هر علم، به اجتهاد خود عمل نموده و به تشکیل شورا و مجمعی از متخصصان مربوطه نپرداخته بودند، این نگاه جدید به اجتهاد یعنی تخصصی کردن ابواب فقه و تشکیل شورای افتاء در سال‌های اخیر در حوزه‌ها مطرح بوده است، اما

مکانیزم عملیاتی آن فراهم نیامده است. اما اگر مقصود، آزادی عقل از منابع دینی مانند قرآن و روایات قطعی معصومان باشد، این که عقل بدون لحاظ آن‌ها خود به داوری صحت و سقم همه آموزه‌های دینی بپردازد، لازمه آن نادیده انگاشتن اصل دین و ترویج اباحی‌گری در عرصه‌های مختلف دینی می‌باشد. این فرض به بهانه‌های مختلف مانند موقتی بودن احکام فقهی، انحصار گوهر دین به تجربه دینی و عدم دسترسی به اصل دین، اگر به خاتمیت دیانت منجر نشود، لااقل به تنزل دین به چند آموزه محدود و آن هم نسبی و ظنی منتهی خواهد شد.

اشکال دیگر این که در این دیدگاه خود عقل جمعی تبیین نشده است که آیا منظور عقل همه و جمع به وصف همه است یا منظور عقل متخصصان هر علم مربوطه با احراز تخصص آنها از متد رایج و معمول در رشته خاص می‌باشد (ر.ک؛ قدردان قراملکی، ۱۳۸۸: ۴۲۲). اشکال دیگری به سروش وارد است این است که اساساً با توجه به دیدگاه ایشان نسبت به تجربه دینی اصل خاتمیت به انکار می‌انجامد و پیامبر دیگری امکان ظهور و بروز می‌یابد. چنانکه از عین عبارت ایشان بر می‌آید: «باید اذعان داشت که کسی ممکن است برای خود نبی شود و احوال خاصی پیدا کند و واحد اذواق و مواجهیدی شود. شخصی ممکن است بین خودش و خدا واجد احوالی شود و احساس کند که صاحب وظایفی است از ناحیه خداوند و دیگر وظیفه ندارد به فلان دین یا بهمان دین دیگر عمل کند. احساس من این است که بعضی از بزرگان مثل شمس تبریزی تقریباً چنین احوالی داشتند. اگر کسی احساس می‌کند که دیگر نمی‌تواند پیرو شریعت پیامبر اسلام باشد و وظیفه دیگری دارد، خودش می‌داند و خدای خودش» (سروش، ۱۳۸۱: ۷۳).

۱-۱۰. عدم پایبندی دکتر سروش به مبانی اعتقادی خود

آقای سروش معتقد به پلورالیسم دینی و از مروجان و مبلغان این نگرش است. طبق این دیدگاه ایشان همه قرائت‌های گوناگون از دین و اسلام را حق و مایه نجات و رستگاری می‌داند. وی در تأیید پلورالیسم دینی می‌گوید «این نکته را باید به گوش جان شنید و تصویر و منظر باید عوض کرد و به جای آنکه جهان را واجد یک خط راست و صدها خط کج و شکسته ببینیم، باید آن را مجموعه‌ای از خطوط راست دید که تقاطع‌ها، توازی‌ها و تطابق‌هایی با هم پیدا می‌کنند، بل حقیقت در حقیقت غرقه شد» (سروش، ۱۳۷۶: ۹) و «اسلام سنی،

فهمی است از اسلام و اسلام شیعی فهمی دیگر؛ اینها و توابع و اجزایشان همه طبیعی‌اند و رسمیت دارند» (همان: ۶).

اگر بنا به سخن ایشان، اسلام شیعی، فهمی از اسلام طبیعی و رسمی است، پس چگونه است که ایشان اعتقاد به مرجعیت علمی امامان معصوم (ع) را غیرطبیعی و متعارض با خاتمیت می‌داند یا به تعبیری دیگر، چگونه ایشان اعتقاد خود را راست و صحیح و اعتقاد تمامی عالمان شیعه را در این باره خط کج و ناصحیح می‌داند. بنابراین کسی که به پلورالیسم دینی اعتقاد دارد و افکار و اعتقادات مسیحیان، یهودیان، بوداییان، هندوان و مسلمانان در باب خدا را به یکسان صحیح می‌داند، همچنین همه قرائت‌های مختلف از اسلام، مخصوصاً اهل سنت و دیدگاه خاص خود را در باب اعتقادات شیعی صحیح می‌داند، چرا اعتقادات عالمان شیعه را ناصحیح می‌داند؟ از این سخنان به خوبی برمی‌آید که ایشان حتی به میانی اعتقادی خود نیز پایبند نیست (ر.ک؛ محمد رضایی، ۱۳۹۵: ۳۶۹).

آقای سروش مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم‌السلام مورد خدشه قرار می‌دهد در حالی که چنانکه گفته شد وحی رسالی بعد از پیامبر (ص) و ختم شدن نبوت، این نوع وحی قطع شده است؛ زیرا این نوع وحی، فقط به انبیا و رسولان الهی منحصر است و شیعیان هیچ گاه اعتقاد ندارند که به ائمه (ع) این چنین وحی می‌شود. اما انواع دیگر وحی همچنان ادامه دارد؛ یعنی چه بسا افرادی که پیامبر نیستند، ولی به آنها وحی می‌شود و اسراری از جهان غیب بر آنها آشکار می‌گردد. قرآن درباره حضرت خضر و آصف بن برخیا و مادر موسی (ع) می‌گوید: ﴿آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما﴾ (کهف/ ۶۵).

از جانب خود به او (مصاحب موسی = خضر) رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم. ﴿قال الذی عنده علم من الكتاب﴾ (نمل/ ۴۰) کسی که (آصف بن برخیا) نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود ﴿و او حینا الی ام موسی﴾ (قصص/ ۷). ما به مادر موسی الهام کردیم.

این افراد با آنکه دارای علم لدنی بوده، از مقام نبوت برخوردار نبودند. بنابراین از نظر قرآن مانعی ندارد که کسانی از مقام نبوت برخوردار نباشند، ولی به اتکای وحی و شهود، علومی را اظهار دارند. اما وظیفه امامان معصوم (ع) تبیین و توضیح آموزه‌های قرآنی است. آنان هیچ گاه حکمی بر خلاف قرآن صادر نمی‌کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

به دلایل قطعی و متقن ثابت شد که خاتمیت تحقق یافته و هیچگاه پیامبر جدیدی نه در عرصه تشریح و نه در عرصه تبلیغ ظهور نخواهد کرد. برخی از روشنفکران دینی معاصر همچون اقبال لاهوری و سروش تفسیر و فلسفه‌ای برای خاتمیت ارائه داده و گفته‌اند وحی مربوط به دوران غریزه بود و با حاکمیت عقل جمعی و استقرایی در انسان‌ها نبوت و وحی پایان یافت ولی این فلسفه از سوی استاد مطهری به نقد کشیده شد و استاد مطهری آن را فلسفه ختم دیانت دانست نه فلسفه خاتمیت؛ اما نقد استاد مطهری از سوی برخی از دانشمندان دینی معاصر مورد نقد واقع شد ولی ما در این مقاله با دلایل روشن نشان داده‌ایم که نقد استاد مطهری بر اقبال و دیگران وارد است و نقدهایی که بعضی از عالمان دینی معاصر بر نقداستاد مطهری بروشنفکران دینی معاصر ایراد کرده‌اند به هیچ وجه وارد نیست. سر انجام این ادعای آقای سروش که مرجعیت علمی امامان معصوم علیهم السلام را مورد خدشه قرار داده و بعد از ختم نبوت شخصیت هیچ کس حتی مانند امامان معصوم علیهم السلام پشتوانه سخن‌شان نمی‌داند ادعای بی‌دلیل و بدون پشتوانه استدلال عقلی و نقلی است و ادله فراوان بی‌پایه بودن ادعای‌شان را ثابت و عدم پایبندی ایشان به مبانی اعتقادی‌شان را به تصویر می‌کشد.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

امینی، عبدالحسین. (۱۳۸۷ق). *الغدیر*. بیروت: دارالکتاب العربی.

ابن فارس، ابی‌الحسین احمد. (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

- اقبال لاهوری، محمد. (بی تا). *احیای فکر دینی در اسلام*. ترجمه احمد آرام. رسالت قلم. ابن منظور، لسان العرب. (۱۴۰۵ق.). چاپ اول. بیروت. دار صادر.
- حرعاملی، محمد بن حسن. ۱۴۰۳ ق. *وسایل الشیعه*. بیروت. دار احیاء التراث العربی. (بی تا). *الفصول المهمه*. قم: مکتبه بصیرتی.
- راغب اصفهانی. (۱۳۸۹). *مفردات الفاظ قرآن کریم*. ترجمه حسین خداپرست. چاپ دوم. قم: نوید اسلام.
- سروش، عبد الکریم. (۱۳۷۹). *بسط تجربه نبوی*. چاپ اول. تهران. مؤسسه فرهنگی صراط.
- _____ (۱۳۸۱). *اسلام وحی و نبوت*. آفتاب. شماره ۱۵. ص ۷۳
- _____ (۱۳۷۶). «صراط‌های مستقیم: سخنی در پلورالیسم دینی؛ مثبت و منفی». *مجله کیان* ش ۳۶. صص ۶ و ۹.
- صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم. *شرح اصول الکافی*. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی چاپ اول.
- طباطبائی، محمد حسین. ۱۳۹۳ق. *المیزان*. چاپ دوم. قم: انتشارات اسماعیلیان.
- _____ (۱۳۹۰). *المیزان*. چاپ سوم. قم: انتشارات اسماعیلیان.
- قدردان قراملکی، محمدحسن. (۱۳۸۸). *آیین خاتم*. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. چاپ چهارم.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (بی تا). *اصول کافی*. دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیه السلام. _____ (۱۳۶۵). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. چاپ سوم. بیروت: انتشارات الوفاء.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). *ختم نبوت*. تهران: صدرا. چاپ ششم.
- _____ (۱۳۸۰). *ختم نبوت*. تهران: صدراچاپ. چهاردهم
- _____ (بی تا). *عدل الهی*. تهران: صدرا
- _____ (بی تا). *مقدمه‌ای بر جهان اسلامی*. تهران: انتشارات صدرا.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۴۲۱). *موسوعه الامام علی بن ابی طالب*. قم: مرکز بحوث دارالحديث. مظفر، محمدرضا. (۱۴۰۳). *اصول الفقه*. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- _____ (۱۴۰۲). *المنطق*. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۳). *راه و راهنماشناسی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
محمدرضایی، محمد. (۱۳۹۵). *کلام جدید با رویکرد تطبیقی*. چاپ دوم. قم: دفتر نشر معارف.



استناد به این مقاله: دادجو، یداله. (۱۳۹۹). واکاوی آراء اقبال لاهوری و سروش در تبیین خاتمیت با تأکید بر اندیشه‌های شهید مطهری. *پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه*، ۲ (۳)، ۲۱۱-۲۳۱.



Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Theology is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی